

کسرا



نویسنده: مسعود دانش‌منش / تصویرسازی: حسین کشتکار

نمراه صد و بیست و دوم / اسفندماه ۹۷

بازگشت حاجی فیروز

عید نوروز است و حاجی فیروز در کوچه و خیابان سرگردان! سالی یک روز است اما حاجی فیروز را قدر یک سال پیر کرده! خستگی و فشار آماده شدن برای نوروز، حاجی فیروز را آزار می‌دهد. با اینکه از آمدن بهار و عید خوشحال باید باشد اما نمی‌داند شادی‌اش را کجا و کی میان شلوغی کدام چهارراه و ازدحام کدام صف گم کرده است. همچنان دایره زنگی به دست می‌چرخد و دور می‌زند، با دایره می‌رقصد و با دایره می‌خواند...

ارباب خودم سامبولی بلیکم
ارباب خودم سر تو بالا کن!



فیروز می‌گوید: بگذارید یک کم برایتان بخوانم
دلنان وا شود...
بشکن بشکنه، بشکن!
من نمی‌شکنم، بشکن!
اینجا بشکنم، یار گله داره
اونجا بشکنم، یار گله داره
این سیاه بیچاره چقدر حوصله داره!
ارباب دست می‌کند توی جیبش و یک
بُز بُز قندی درمی‌آورد و می‌دهد به فیروز. فیروز
تشکر می‌کند و می‌گوید: ولی معمولاً این
را می‌ریختید به حساب سرپرست خانوار!
این طوری اشکالی پیش نمیاد؟



حاجی فیروز آخر شب با روی سیاه و دستان لرزان به سمت خانه می‌رود. انگار از دنیای مردگان برگشته! از جلوی یک هایپرمارکت که رد می‌شود چیزی توجهش را جلب می‌کند. دست می‌برد تو جیبش و تعداد زیادی صفر که روی کاغذهای رنگی نوشته شده را درمی‌آورد. عددهای پشت صفر را با هم جمع می‌زند و باز نگاهی به هدفش در هایپرمارکت می‌اندازد. چیزی در آن طرف شیشه به او می‌خندد. فیروز به زندگی برمی‌گردد و راه می‌افتد.



حاجی فیروز می‌گوید: دلت را خوش نکن، هیچ کس تا حالا عمونوروز را ندیده است. ارباب می‌گوید: ولی من منتظرش می‌مانم. این دفعه وقتی که آمد یقه‌اش را می‌چسبم و پول‌هایمان را ازش می‌گیرم.
- چه خوش خیال! عمو نوروز هر وقت هم که آمده طوری بی‌سر و صدا آمده و رفته که هیچ کس خبردار نشده است.
- ولی این بار فرق دارد.
- حالا بگیریم که آمد تو مچش را گرفتی. از کجا معلوم که آن همه پول داشته باشد؟
دارد. خوب هم دارد. باید داشته باشد.
- کی گفته؟
- کدخدا!
- کدخدا؟
- بله، کدخدا. خودش به من گفت که همه پول هایتان دست عمونوروز است و هر وقت آمد باید ازش پس بگیریم.
- عجیب! کدخدا نگفت که تمام سرماها و زمستان‌ها بالمره حذف خواهند شد؟
- چرا گفت، همین را گفت.
- چقدر حرف‌هایش آشناس!

ارباب سرش را بالا می‌کند. حاجی فیروز به او می‌گوید: چرا نمی‌خندی؟ ارباب جواب نمی‌دهد. فیروز می‌گوید: نکنند تو هم خرج و گرفتاری داری و شب عیدی در آمدت کفاف نمی‌دهد! ارباب باز هم جواب نمی‌دهد. فیروز می‌گوید: ببینم چند تا بچه داری؟ خدا بچه‌های شما را حفظ کند. من چهار تا دارم. پسر بزرگم دانشگاه می‌رود و کار هم می‌کند. شکر خدا وضعت بد نیست ولی من زیاد نمی‌بینم. پسر کوچک‌ترم محصل است. وقت‌هایی که خانه است سرش یک‌سره توی گوشی است. می‌گوید دیجیتالی مارکتینگ می‌کنم! بعدی دختر است و در کنار درسش به مادرش در خانه و کار بسته‌بندی کمک می‌کند. می‌داند که از همین سفارش کارهای خانگی. کوچک‌تر هم رفته کلاس اول و مجبوریم مرتب کمک داوطلبانه به مدرسه‌اش بکنیم. یک بار بسته فال حافظ را در کیش دیدم و دعوی‌اش کردم ولی الان که دم عید است اجازه دادم سر کوزه تشت بگذارد و با دوستش ماهی قرمز بفرودشد.
ارباب سرش را پایین می‌اندازد. فیروز ادامه می‌دهد: خدا را شکر، می‌گذرد. بچه‌های شما کجا هستند؟ چه می‌کنند؟



حاجی فیروز می‌گوید: حالا نمی‌خواهی خودت هم یک قدم برداری و کاری بکنی؟ آمدن عمونوروز بگیر بگیر داردها.
ارباب می‌گوید: نه! تا عمونوروز را نبینم آب هم نمی‌خورم. باید عمونوروز بیاید که مشکل آب خوردن حل شود.
- والا تا جایی که بنده در کتاب‌ها خوانده‌ام و از بزرگ‌ترها شنیده‌ام عمونوروز دیدنی نیست. بی‌خود امید نیند و خوشبین نباش.
- برو حاجی! آخر تو را چه به این حرف‌ها؟ تو با این صورت سیاهت اصلاً شناسنامه داری که نظر می‌دهی؟
- ندارم ارباب! ولی می‌دانم که عمونوروز مثل پاپائونفل نیست که با کیسه هدایا بیاید! او اگر هم بیاید قلبانی دود می‌کند و چایی می‌نوشد و می‌رود. ضمناً ناخن خشک‌تر از این حرف‌هاست که به ما چیزی بدهد.
- حاجی برو سراغ دایره زنگیت و وارد معقولات نشو. بزب قندی‌ات را هم که گرفتی برو دیگرا!



حاجی فیروز خسته است. امسال دوبرابر هر سال باید بخواند و بر قصد تا مشتری خنده کند و دست آخر یک سوم پارسال به او عیدی دهد!
کارش بیشتر شده و خسته است اما هر شب که از راهی دور به خانه می‌رود صورتش را می‌شوید و به دنیای زنده‌ها برمی‌گردد. لباس کار سرخش را درمی‌آورد و آسوده می‌شود.
صبح تا شب در برابر اصرارهای «بشکن! بشکن!» گفته است «نمی‌شکنم». نمی‌شکنم خودم راه نمی‌شکنم عهدهم را و نمی‌شکنم شکستی‌های دیگر و دیگران را. آن هم با این استدلال که اگر بشکنم یار گله خواهد کرد! مبادا یار برنجد و سیاه عاشق را شرمند کند.
سیاه از راه دوری آمده و تنها امیدش این است که زمین دوباره زنده شود. آرزوی زیادی نیست. حرف از برگشتن به سر کار قبلی‌اش بعد از عید را که زنده، تمدید اجاره‌نامه خانه‌اش با همان قیمت پارسال را که آرزو نکرده، خریدن یک تکه از جهیزیه دخترش را با همان پس‌اندازی که پارسال در حساب داشت که نخواست است.
حاجی فیروز قانع است به چند تا شکوفه و کمی لیخند و اینکه ارباب سرش را بالا کند.

شوخی با تیترو روزنامه‌ها

دام‌های وارد شده چگونه صادر می‌شوند؟

یکی از گوسفندها سیگ گله را دور می‌زند و می‌رود کارت بازرگانی یک بار مصرف تهیه کرده و سپس با لباس میدل (کت و شلوار و عینک دودی) مراحل خروج از گمرکات را انجام داده و همنوعان خود را صادر می‌کند. به همین سادگی!

مشاوره گرفتن تاج از کی‌روش

کی‌روش: من خودم که دانیاسور بودم، یکی از دوستانم که گوزن‌یلاست را بهتان معرفی می‌کنم. اگر نخواستید یک اژدهای هفت‌سر هم سراغ دارم که به دردتان می‌خورد!

وزرای روحانی هزینه نمی‌دهند

خب از حقوق نجومی‌شان کم کنید!

درباره سفر روحانی به عراق: پیوند استراتژیک در روز روشن

ترامپ: فتوشاپه! ایرانی‌ها مثل من شب به عراق رفتند ولی لامپ‌ها را روشن کردند که همه فکر کنند روز است!

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی: دچار آگاهی فست‌فودی شده‌ایم

راست می‌گویند. من هم چند وقت است احساس می‌کنم آگاهی‌ام بوی فلافل می‌دهد! ولی اگر با قارچ و پنیر بود خیلی بهتر می‌شد.

بحران کتاب‌فروشی‌ها در حد دریاچه ارومیه

منظورشان این است که از بس بعضی از ناشران توی کتاب‌هایشان آب بستند دریاچه ارومیه خشک شد!

زمان تفکیک تخصصی اتاق

[بازرگانی] ایران

یک اتاق که این حرف‌ها را ندارد، لاقال بیابید توی سالن که جا و اسه تفکیک باشد!

گاو‌بندی دلان در صادرات دوباره گوسفند‌های وارداتی

این فلک‌زده‌ها هم شده‌اند گوشت قربانی! این همه پس از مرگ دنیا را گشتند، در زمان حیاتشان از طولیه آن طرف‌تر پا نگذاشته بودند!

شورای اقتصاد با خرید ۲۸ فروند هواپیما موافقت کرد

آخ جان! عجب جشنی بشود. حیف جای آخوندی خالی است!

موج متفاوت بورس تهران

تفاوتش در این است که کجای موج قرار داشته باشید. اگر زیر موج باشید که کارتان ساخته است و غرق می‌شوید ولی اگر روی موج سوار باشید کیف می‌کنید! ما که قبلاً زیر خط فقر بودیم، از حالا زیر موج هم هستیم.

حرف و عمل وزیر کار

از آنجا که دولت سخنگو ندارد ایشان فعلاً به عنوان وزیر حرف هستند! فرصت بدهید انشاءالله وزیر کار هم می‌شوند.

کانادا بهشت اختلاسگران

یعنی هر کس در این دنیا اختلاس کند به بهشت می‌رود. فقط بهشتش یک کمی یخبندان است مثل یخ در بهشت!

نمایند مجلس: با حقوق ۸ میلیون تومانی چگونه زندگی کنیم؟

سه ماه سه ماه گوشت نخورید! مثل بقیه همکاران!

به جای بزرگ کردن FATF سخنان رئیس امریکایی آن را مرور کنید

اگر بزرگ نکنند پس این همه لوازم آرایش که وارد می‌شود

را کجا مصرف کنند؟! بزرگ نکن بهار میاد / بازم تحریم به بار میاد!

صفا آرای جدید مخالفان پوتین

یعنی آنجا هم صاف است؟

بریم زنبیل بگذاریم!

«دور تهران بگردیم» شعاع شهرداری برای نوروز

ما چند تا پیشنهاد بهتر برای شعار شهرداری تهران داریم: تهران قربون دست و پای بلوریت! چشم حسود بتر کند! هزار تا باغ فدای یک لاین اتوبانت!

حناچی: هنرمندان درختان جامعه هستند

به خاطر همین ما کاشتیمشان تا سبز شوند! گاهی هم لازم است مجوز قطع کردنشان را بدهیم ولی اشکالی ندارد عوض جرمه‌اش به حساب شهرداری می‌رود!